

مقایس اصول فرهنگ نگاری و فرایندهای واژه‌نگاری فرهنگ خال و فرهنگ فارسی معین

نسرین علی اکبری

دانشگاه کردستان

فروغ علی اکبری

دانشگاه جهاد دانشگاهی کرمانشاه

تاریخ دریافت پژوهش: ۲۰۲۴/۹/۱۵

تاریخ انتشار: ۲۰۲۵/۳/۹

چکیده:

این پژوهش دو فرهنگ یک زبانه/لغت کردی، فرهنگ خال، از شیخ محمدی خال (۱۹۸۹-۱۹۰۴م.) عالم، فقیه، مفسر، حقوق‌دان و فرهنگ‌نویس کرد، زاده سلیمانیه عراق و فرهنگ فارسی از دکتر محمد معین (۱۳۵۰-۱۲۹۷)، زاده‌شده در رشت، اولین دانش‌آموخته زبان فارسی از دانشگاه تهران، استاد، محقق، مؤلف، رییس لغت‌نامه دهخدا بعد از علی‌اکبر دهخدا و پدیدآورنده فرهنگ فارسی معین را از نظر اطلاعات مدخلی به صورت تطبیقی بررسی می‌کند. گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای و انجام پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی خواهد بود. حجم نمونه ۵۰ واژه به صورت اتفاقی از تمامی حروف الفبا، - سهم هر فرهنگ ۲۵ کلمه - و در پی پاسخ به این پرسش‌ها است: شباهت‌ها و تفاوت‌های دو فرهنگ در چیست؟ این دو فرهنگ، واژه‌های هم‌آوا، هم‌نویسه و چند معنا را چگونه ارائه کرده‌اند؟ کدام یک به استانداردهای بین‌المللی فرهنگ‌نگاری نزدیک‌تر هستند؟

کلیدواژه‌ها: فرهنگ‌نگاری، فرهنگ یک‌زبانه، مدخل واژگان، فرهنگ خال و فرهنگ فارسی معین.

مقدمه

فرهنگ‌نویسی در چند دهه اخیر فعالیت‌های حرفه‌ای است که با اصول و قواعد پذیرفته‌شده و ارتباطات بین‌المللی شکل می‌گیرد. حال آن‌که در گذشته مشغله‌ای بود که عده‌ای خاص واژگان را جمع‌آوری و طبق میل و سلیقه خود تنظیم می‌کردند.

موضوع فرهنگ به طور خاص «واژه» است. طبعاً یک فرهنگ به واژه‌شناسی می‌پردازد. واژه‌ها به ترتیب الفبا همراه با توضیح یا توضیحاتی در باره معنی، تلفظ، املا و معادل‌های آن در همان زبان یا اگر دو یا چند زبانه باشد در زبان‌های دیگر است. بر این اساس، می‌توان فرهنگ را کتابی مرجع با فهرستی از واژه‌ها به ترتیب الفبا دانست که بر اساس ویژگی‌های خاص به معنی واژه‌ها می‌پردازد.

به لحاظ تاریخی، فرهنگ‌نویسی قدمتی به اندازه نوشتار دارد. زیرا بشر برای برقراری ارتباط بایستی درکی مشترک از واژه‌ها داشته باشد. گرچه، اکنون به یاری زبان‌شناسی به کاربرد واژه‌ها در امر ارتباط علمی‌تر نگریده می‌شود، طبعاً فرهنگ‌نویسی نیز باید مسیری علمی‌تر ببیماید.

پیشینه

چناری (1387)، 52 واژه که گمان می‌رفته است اختلاف تلفظ دارند (مصوت هجای اول گاهی A و گاهی E بوده است) انتخاب شده، آن‌ها را یک متن گنجانده‌اند و سپس به طور میدانی از 1460 نفر از ساکنین شهر تهران خواسته‌اند که آن‌ها را تلفظ کنند و از این طریق ضعف روش فرهنگ‌های لغت فارسی در ثبت تلفظ واژه‌ها را بررسی و علل اختلاف تلفظ در آن‌ها را مورد بحث قرار داده است.

گیتی‌فروز (1392)، هنگام تصحیح دیوان بدر چاچی به واژگانی برخورد کرده که در فرهنگ‌های موجود ندیده که حاصل حضور بدر در شبه قاره است. پژوهشگر آن را به کمک دو شرح دیوان بدر جمع‌آوری و معانی آن‌ها را ضبط کرده است.

بهرامی (1392)، شعر فوق‌الدین احمد یزدی، شاعر مهاجر ایرانی به دیار هند در قرن یازدهم ه. را مطالعه کرده است. او آن را نه تنها مورد توجه اهل سخن دانسته بلکه توجه فرهنگ‌نویسان را نیز برانگیخته است. در لغت‌نامه دهخدا بیش از 80 واژه از فرهنگ‌های لغت آمده که شواهد آن همگی از دیوان فوقی است. در برخی از موارد شعر او تنها شاهد برای لغت است و در برخی موارد نیز شاهی برای لغت نیامده است. از واژه‌های او در لغت‌نامه‌ها مدخل نشده‌اند و برخی از واژگان به کار رفته در دیوان او در معنایی به کار رفته که در لغت‌نامه درج نشده است.

اسکندی (1397)، چند واژه (آب‌اندازک، آبچک، آب سنگ‌زده، آرایش‌پاره و آریج) را بر اساس فرهنگ لغت عربی به فارسی دیباج‌الاسماء (719 ه. ق.) و نیز چند شاهد شعری از قرن هشتم برای کلماتی مانند (آبخوار، آبدستان، آبدستگاه، آبروشن، آبروشن، آتنگ، آدرم، آردهاله، آرخ، آسوخته، آسوده، آکنده، آمیزه، آمیزمو، ابریشم‌گزار) را پیشنهاد داده است.

اکبری‌زاده و زمانی‌فروش (1402)، در دو سطح ساختاری کلان و خرد فرهنگ اصطلاحات ادبی عربی — فارسی را بررسی کرده‌اند. در سطح کلان آن را دارای نقصان می‌بینند. در سطح خرد برای اصطلاحات ادبی فارسی از روش قرضی استفاده شده است و برای اصطلاحات عربی از اشتقاق و ترکیب.

مبانی نظری

زبان‌شناسی در سال‌های اخیر دو حوزه را که مربوط به فرهنگ‌نویسی است بیش از پیش مورد توجه قرار داده و افق‌های جدیدی نسبت به آن‌ها گشوده است؛ یکی مربوط به چگونگی کاربرد واژه در امر ارتباط است و دیگری حوزه معنی‌شناسی است. این دو حوزه زبان‌شناسی در دهه‌های اخیر دچار تحول، گسترش و عمق شده است و نظریاتی گوناگون که حاصل فرضیاتی است که بر اساس مشاهدات مکرر و عموماً معتبر حاصل شده، در باره آن به وجود آمده است.

لئونارد بلومفیلد نخست در سال 1926 م. اصول موضوعه‌ای را برای زبان تدوین کرد و دست به توصیف مفاهیمی مانند «واژه»، «پاره گفتار»، «جامعه زبانی»، «اجزای کلام» و «دگرگونی زبانی» زد. چند تن از زبان‌شناسان این اصول را تغییر، بسط و گسترش دادند و شرح کردند. گرچه، کار آنان به هدف نگارش فرهنگ نبوده است اما اصول موضوعه آنان را می‌توان برای نقد فرهنگ‌نویسی مورد توجه قرار داد. این اصول عبارتند از:

- (1) واژه‌های یک زبان یا یک گونه زبانی چگونه در فرهنگ توصیف و تعریف شده‌اند؟
- (2) واحد بنیادین در تدوین فرهنگ «واحد واژگانی» یعنی ترکیب صورت و معنا است.
- (3) آیا فرهنگ تمام جنبه‌های واژگان یک زبان یا گونه زبانی را توصیف کرده‌اند یا فقط یک یا چند جنبه از آن را مورد توجه قرار داده‌اند؟
- (4) در تدوین فرهنگ به چه میزان از «فرازبان» برای تجزیه و تحلیل و ارائه اطلاعات استفاده شده است؟
- (5) برآوردن نیازهای کسانی که فرهنگ مورد استفاده آنان قرار می‌گیرد و فرهنگ‌ها بر همین اساس مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

توصیف

گرچه، فرهنگ‌نویسی کاری فراتر از توصیف است. اما اولین اصل فرهنگ‌نویسی را توصیف عناصر واژگانی دانسته‌اند. این کار بر اساس نظم ویژه‌ای آرایش می‌یابد. هر چند، در این روند کاربردهای موجود ثبت می‌شوند اما قواعد هنجاری یا تجویزی در باره این‌که واژه‌ای چگونه به کار رود یا از کاربرد کدام واژه باید اجتناب کرد، وضع نمی‌گردد. باید توجه داشت که معیارهای درستی زبان همسان نیست. کاربرد زبان از نسلی به نسل دیگر دگرگون می‌شود و از گویش یا سبکی به سبک دیگر فرق می‌کند. ممکن است در یک گونه زبانی کاربرد واژگانی‌ای صحیح باشد اما در گونه‌ای دیگر نادرست به شمار رود. یا حتی واژه‌ای در یک گروه اجتماعی عامیانه، عامیانه مبتذل (تابو) تلقی شود اما در گروه اجتماعی دیگر چنین نباشد. در چنین مواقعی تصمیم‌گیری بر عهده فرهنگ‌نویس است. او است که تصمیم می‌گیرد که این چنین واژگانی را چگونه توصیف و معرفی کند.

اغلب فرهنگ‌های عمومی زبان معیار را در نظر دارند که تحصیل‌کردگان و فرهیختگان به کار می‌برند که این رویکرد سبب می‌شود که فرهنگ‌نویسان نیز به روند معیارسازی زبان کمک کنند که از آن با عنوان «تثبیت» یاد می‌شود. این کار مانند تلاش‌های عمدی برنامهریزان زبان در جوامع کوچک است.

گرچه هدف مهم فرهنگ‌ها تثبیت کاربرد است، اما باید دانست هدف اصلی نیست. هدف اصلی اغلب فرهنگ‌نویسان یاری‌رسانی به کاربرندگان در موقعیت‌هایی است که تعارض یا نقصان ارتباطی پیش می‌آید. یکی دیگر از جنبه‌های زبان که مورد توجه فرهنگ‌نویس قرار می‌گیرد؛ تلفظ، ریشه واژه‌ها و عبارات است که سبب یافتن مترادف مناسب می‌شود.

واحد واژگانی

واحد واژگانی به منزله واحد بنیادین تدوین فرهنگ است. فرهنگ‌نویس به منظور سامان دادن به توده پراکنده واژگان زبان، نیازمند پالودن ابزارهای مفهومی خود است. آیا واژه به رشته‌ای متوالی از اصوات (واج‌شناسی) یا رشته‌ای از حروف (نوشتار) اشاره دارند، آیا جنبه صرفی در نظر گرفته شود یا معناشناختی، آیا تمام گونه‌های صرفی و اشتقاقی یک واحداند یا چند واحد؟

بعد از این که فردینان دو سوسور الگوی دو بعدی نشانه (sign) را به عنوان واحد اصلی زبان‌شناسی ارائه کرد، تحلیل واژگانی و معنایی بنا به اهداف جرح و تعدیل شد و تغییر کرد. واژه در مقام نشانه دو جنبه صوری (آوایی/خطی) و محتوایی (معنایی) یافت. این طرز تلقی در عمل دچار اشکال شد زیرا همواره میان صورت و معنای واژه رابطه یک به یک نیست. از این روی، بسیاری از مسائل فرهنگ‌نویسی حتی اگر بر این اساس نیز نوشته شود ضمن حفظ مسائل و اشکالات پیشین راه حلی از این طریق نمی‌یابند.

جنبه‌های واژگان زبان

معمولا واژگان یک زبان بر اساس نظریه‌ای در یک فرهنگ توصیف می‌شود تا روابط معنایی مختلفی که تک‌واژه‌های قاموسی با هم دارند را توصیف کنند. اما همواره تمام جنبه‌های واژه‌ها توصیف نمی‌شود. زیرا پای انتخاب در میان است. فرهنگ‌نویس آگاهانه تصمیم می‌گیرد که کدام جنبه‌ها از زبان را در فرهنگ خود توصیف کند. از سوی دیگر نیروی کار و تقسیم کار میان اعضای همکار هم شرط است. زیرا یک فرهنگ حاصل کار جمعی است نه فردی. حجم فرهنگ نیز شرط است. از سوی دیگر جنبه‌های تاریخی و همزمانی واژه‌ها هم معمولا لحاظ نمی‌شود. از سوی دیگر، بافت‌های گوناگون کاربرد واژه که معناهای گوناگونی را ایجاد می‌کند نیز مورد توجه قرار نمی‌گیرد. با لحاظ تمام این موارد و موارد بیشتر باید دانست در یک فرهنگ نمی‌توان حق مطلب را به طور کامل ادا کرد.

فرازبان

مراد از فرازبان روش گفتگو در باره زبان و طریقه تحلیل و ارائه اطلاعات زبانی می‌تواند به شیوه‌ای مفید فراراه تدوین فرهنگ باشد. واحدهای واژگانی از صورت آوایی و محتوای معنایی تشکیل شده‌اند. به تنهایی و به طور مجزا عمل نمی‌کنند.

واحدهای واژگانی از عناصر کوچکتر (واج، هجا، حرف و تکواژ) تشکیل شده‌اند که در هم‌بافت‌های بزرگتر (گروه، بند، جمله و پاراگراف) درون‌گیری می‌شوند که آن‌ها نیز به نوبه خود بخشی از بافت گسترده‌تر غیر زبانی و انواع زبانی هستند. می‌توان دست کم دو چهارچوب بدیل برای صورت‌بندی این روابط ارائه داد:

(الف) تقسیم ساختارهای زبانی به تعدادی «لایه» که در راستای آن بتوان واحدها را به صورت شبکه‌ای در هم بافته از کوچکترین و ساده‌ترین آن‌ها تا بزرگترین و پیچیده‌ترین آن‌ها (واج‌شناسی، دستگاه خط، واژگان‌شناسی، دستور، بافت‌شناسی) مرتبه‌بندی کرد. هر لایه‌ای به تعدادی زیر لایه (مثلاً: آواشناسی (واج، هجا و پایه)، دستور (تکواژ، واژه، گروه، بند و جمله) تقسیم کرد.

(ب) تمایز میان جنبه‌های نشانه‌شناختی: می‌توان برای هر نشانه زبانی دست کم سه جنبه در نظر گرفت:

جنبه معنایی: (در پیوند با معنا شکل می‌گیرد)، جنبه نحوی: (در پیوند با دیگر نشانه‌های زبان پدیدار می‌شود) و جنبه کاربردشناسی (در پیوند با عناصر حاضر در بافت کلامی).

این الگوهای سلسله‌مراتبی و ساختاری، معادنی هستند که فرهنگ‌نویسان از میان آن‌ها عناصری را برمی‌گزینند و به منزله ابزارهای مناسب به کار می‌گیرند. به عبارت دیگر، این الگوهای سلسله‌مراتبی و ساختاری زرادخانه‌هایی هستند که فرهنگ‌نگاران از میان آنها عنصرهایی را برگزیده و به منزله ابزارهای مناسب تلقی کرده‌اند. دو مثال از چهارچوب زبانی (الف) و یک مثال از چهارچوب نشانه‌شناختی (ب) برای نشان دادن کاربرد این اصول کلی در فرهنگ‌نگاری کافی خواهد بود.

چهار اصول ذکر شده اول ناظر است بر موقعیت داخلی فرهنگ‌نویسی و برآوردن نیاز مخاطبان به موقعیت بیرونی فرهنگ‌نویسی مرتبط است. در حقیقت، انگیزه اصلی فرهنگ‌نویسی نیز همین است و فرهنگ‌ها نیز بر همین اساس مورد سنجش قرار می‌گیرند. از این روی، بزرگان به این هدف‌گذاری پاسخ‌های گوناگونی داده‌اند و ارزش هر فرهنگ را نتیجه برآورده کردن نیاز مخاطبان دانسته‌اند. سموئل جانسون (1747 م.) ارزش فرهنگ را صرفاً به خشنودی منتقد وابسته نمی‌بیند، بلکه هدف اصلی آن را هدایت زبان‌آموز و مخاطب می‌داند. یاکوب گریم (1854)، زبان‌شناس، دستوری و فرهنگ‌نویس آلمانی نیز هدف را وابسته به فراگیر آن دانسته است. بر این اساس که هدف اصلی فرهنگ کاربر آن است یک سؤال به ذهن متبادر می‌شود و آن این که مخاطبان فرهنگ را در چه موقعیتی به کار می‌برند یا به عبارت بهتر هدف کاربران از استفاده از فرهنگ چیست؟ طرح چنین پرسشی پای جامعه‌شناسی کاربران فرهنگ را به میان می‌آورد که فهرست طولی از پرسش‌های گوناگون را شکل می‌دهد که هدف این جستار نیست.

فرهنگ‌نویسی

فرهنگ‌نویسی فراتر از تألیف و به نوعی آفرینش هنری استخراج معانی همراه با کاربرد آن‌ها از متون معتبر و تبیین واضح و کامل در حداقل کلمات است. «فرهنگ‌نویسی فعالیت علمی و مفید است زیرا موجب برآورده شدن نیاز کاربران می‌گردد» (آلن دیویس، 2004: 56). انگیزه اصلی تمامی فرهنگ‌های لغت برآورده کردن نیاز مخاطبان است و بر این اساس نیز مورد قضاوت و ارزیابی صاحب نظران قرار می‌گیرند. می‌توان نیاز کاربران را به دو دسته تقسیم کرد، نیاز آنان «یا نیاز ارتباط‌محور است یا دانش‌محور» (شریفی و قطره، 1398: 103).

ساختار

ساختار فرهنگ به معنای چگونگی و ترتیب قرارگرفتن اطلاعات در آن است. در فرهنگ‌نویسی علمی و روشمند، ابتدا شیونامه‌ای از اصول علمی و قراردادی، تدوین و سپس فرهنگ بر اساس آن تنظیم می‌شود تا فرهنگی با ساختار نظام‌مند و منسجم پدید آید. صاحب‌نظران ساختار را به دو دسته «کلان» و «خرد» تقسیم می‌کنند. مراد از ساختار کلان فرهنگ، ساختار و نظام درونی کل آن است اعم از مدخل‌ها، فهرست اعلام، جدول‌ها و هر آنچه به عنوان نوعی اطلاعات در

فرهنگ ذکر می‌شود (هارتمن، 1998: 190). خرد ساختار فرهنگ شامل واژ هدر مدخل به شکل متعارف آن، اطلاعات دستور زبانی، تلفظ، معادل‌های متعارف واژه، اطلاعات دانشنامه‌ای و ریشه‌شناسی مربوط به هر واژه (لاندو، 1989: 60)

ساختار صرفی کلمات

شناخت ساختار کلمات یکی از امکاناتی است که با پدیدآوردن معادل‌های مناسب برای مدخل‌ها در فرهنگ‌نویسی حائز اهمیت است. یکی از نتایج عدم شناخت درست ساختار صرفی کلمات، منجر به واژه‌گزینی نامناسب و عدم یکنواختی ساختار مدخل‌ها در فرهنگ‌نویسی می‌شود.

فرهنگ‌ها

فرهنگ‌های خال و معین دو فرهنگ عمومی هستند. اگر چه، هر یک از آنان با بار هنری — ادبی خاص خود عرضه شده‌اند اما هیچ‌یک فرهنگ تخصصی نیستند. بر این اساس این جستار با فرض تعیین ارتباط محوری یا دانش‌محوری بودن و برآوردن نیاز مخاطب هر یک از این دو فرهنگ در پی پاسخگویی به چند پرسش است:

(1) میزان ارتباط محوری یا دانش‌محوری هر یک از فرهنگ‌ها چه اندازه است؟

(2) بر اساس شواهد هر یک از فرهنگ‌ها چه نوع مخاطبی را در نظر داشته‌اند؟

(3) شگردهای هر یک از مؤلفان، در تنظیم معادل‌های واژه‌ها چگونه است؟

(4) اصول معادل‌نویسی هر یک از فرهنگ‌ها چگونه است؟

زبان کردی

کردی نامی است عمومی برای یک دسته از زبان‌ها که در نواحی کردنشین ایران، عراق و ترکیه رایج است و نیز در برخی جاهای دیگر که مردمان گویشور به کردی به صورت جزیره‌ای زندگی می‌کنند. گرچه، برخی از محققان میان گونه‌های زبان کردی پیوستگی نمی‌بینند و معتقدند که برخی از آن گونه‌ها را باید زبان‌های مستقلی دانست اما این زبان و گونه‌های آن در گستره‌ای از جغرافیایی که ذکر شد کاربرد دارد و از زبان‌های مهم ایرانی دسته غربی به شمار می‌رود و دارای اشعار، تصانیف، داستان‌ها و سنت‌های ادبی است.

این زبان مانند هر زبان دیگری مرکز و محل تأثیر و تأثر زبان‌های پیرامون بوده است. نشانه‌ها و آثار زبان‌های فارسی، عربی، زبان‌های باستانی ایرانی، ترکی و ارمنی در آن مشهود است و بسیاری از لغات آن از این زبان‌ها مقتبس شده است. این زبان با زبان فارسی پیوندی عمیق‌تر از اقتباس واژه دارد و در چشم‌اندازی وسیع‌تر از مجموعه زبان‌های هند و اروپایی قرار دارد و طبعاً در این افق با زبان فارسی خویشاوند است.

یکی از فرهنگ‌هایی که در این زبان نوشته شده است فرهنگ خال است که دارای ارزش و اهمیت خاص می‌باشد.

فرهنگ خال

فرهنگی که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است بی‌تا و بی‌جا است و فقط نام چاپخانه و شماره تلفن آن (چاپ فردوسی 316318)، بر روی صفحه آن مندرج است. مؤلف آن را به پیشگاه تمامی مردمان کرد پیشکش کرده است. دارای یک مقدمه نسبتاً مختصر است که درباره اهداف و روش کار خود توضیح داده است. یک جدول یک صفحه‌ای دارد که دارای چهار ستون است که در دو ردیف دو ستونی تعدادی کلمه انگلیسی با نویسه کردی نوشته شده که در مقابل آن ستون معادل‌های کردی آمده است. در ذیل همان ستون یک برش زده شده و پنج واژه فرانسوی با معادل‌های کردی آمده است. به نظر می‌رسد که این‌ها واژه‌های مشابه یافت شده در انگلیسی و فرانسه با زبان کردی باشند.

ماموستا خال پیشینه‌ای از زبان کردی ارائه کرده است و آن را با زبان مادی مرتبط دانسته است حال آن که یافته‌های نوین زبان‌شناسی بیشتر زبان کردی را با زبان‌های ایرانی میانه (پارتی و پهلوی) خویشاوند می‌دانند. توضیحات نشان می‌دهد که او

هم مانند ویلیام جیمز زبان کردی را از جمله زبان‌های هند و اروپایی می‌داند. در باره کردستان و مرزهای آن سخن گفته است و انواع زبان کردی را برشمرده است. الفبای زبان کردی (27) حرف را با شاهد مثال آورده است. علائم اختصاری به کار رفته در فرهنگ را ذکر کرده و در پاراگراف آخر از ملامحمد کوردی تشکر کرده است.

این پژوهشگر به نظر می‌رسد که خود یک تنه این فرهنگ را نوشته است و بر خلاف دکتر معین که تیمی از همکاران و دانشجویان او را همراهی کرده اند. طبعاً سطح انتظار نیز از این فرهنگ باید کمتر باشد. بنا به تاریخ پایان مقدمه (8/30/1959)، این فرهنگ و فرهنگ معین تقریباً هم عصر هستند. با این وجود شیوه این فرهنگ ناظر بر شیوه‌های کهن فرهنگ‌نویسی است و شیوه‌های جدید فرهنگ‌نویسی در آن بازتابی نداشته است. فرهنگ با حرف (نا) شروع شده و به حرف (ی) پایان پذیرفته است. یک تکمله هم در پایان شامل اظهار نظر اهل علم در باره فرهنگ خال و فهرستی از اغلاط تایپی نیز در انتهای جلد سوم آمده است.

در این پژوهش 25 لغت به صورت رندوم انتخاب شده است. 9 واژه از جلد اول و از جلد‌های دوم و سوم هر یک 8 واژه. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این فرهنگ این است که کلمه مورد نظر را داخل دو ابرو () گذاشته است. برخی از این کلمات یک ساختار کردی دارند و ترکیبات آن‌ها از زبان فارسی وارد کردی شده و فقط نویسه آن‌ها کردی شده است. در مقابل هر واژه یک حرف اختصاری هست. آنچه به ذهن می‌رسد این که این فرهنگ برای کردی آموزان نوشته شده است. کار او خوشه‌ای است. به این معنا که یک واژه پایه را در نظر گرفته است و تعدادی واژه را که به نوعی با آن ارتباط داشته است را در ذیل آن آورده است. معانی مجازی و کنایی نیز در ادامه هر واژه آمده است بدون آن‌که اشاره کرده باشد. از علائم سجاوندی استفاده نشده است. از (.) با فاصله از کلمه‌ها استفاده شده است. ترکیبات و عبارات فعلی نیز در ذیل همان کلمات آمده است. کلمات شاهد مثال ندارند. در مواردی معادلی از یک گویش دیگر کردی به عنوان معادل ذکر شده است مانند راجله‌کان

(1) (ناگر) د. ناگر

((ناتوون) ز. توونی حمام

ناگر بپرستی

(ناته‌شخانه) جینگای ناگری

سه‌ماور و حمام

ناته‌شکمه (جینگای پمرستنی ناگر

(ناته‌شگا) جینی ناگری ناگر پمرست. کئویکی سه‌خته له جوانرۆ

(ناته‌شهک) جوړه برینیکی زور پیسه نهدام دائه‌وشینی. ناگره (د)

(ناته‌ششی) مەردومی زور تووړه و ترو.

طبعاً تون حمام به لحاظ ریشه با آتش ارتباط دارد اما مؤلف مشخص نکرده است که چه نوع ارتباطی. از سوی دیگر بقیه شواهدی که آمده است ساختار فارسی دارند با نویسه کردی باز هم معلوم نشده است و مخاطب درکی از این رابطه نمی‌یابد.

(2) (بایام) بادام

(3) (پهلولة) جوړه خواردمه‌نبیه‌کی شله له نارد و روڼ دروست نه‌کریت.

(4) (پچووله) که گیاهی به‌هاریه و گه‌لای و هک که‌موز وایه و گولیکی زمردی بچووک نه‌گریت.

(5) (تامساز) ز. خواردن و خوارد

- (6) (تووشکردن) دوچارکردنی یه‌کێک به جوړه ته‌مبیه‌ک
 - (7) (تووماته) د. ته‌ماته
 - (8) (ته‌رال) ز پیاوی ته‌مه‌ل
 - (9) (ته‌رپوش) د ته‌رپوش
 - (10) (چه‌پاله) پارچه‌یه‌که له هندی
 - (11) (چترکردن) هه‌لپاچینی درمخت بو ئه‌وه‌ی سه‌ره‌که‌ی وه‌ک چتری لی بیت و خو گیفکردنی قه‌له‌موون و تاووس.
 - (12) (خشنده) گیانداریکه له‌سه‌ر سک پروا وه‌ک کرم و مار.
 - (13) (خه‌رناز) نازکردنی یه‌کێک که لینی نه‌یه‌ت.
 - (14) (رابواردن) کات به‌سه‌ر بردن.
 - (15) (راچله‌کان) داچله‌کان
 - (16) (سریش) شتیکی لینجی که‌شدار ئه‌هاریته‌وه و به ئاو ئه‌گیریته‌وه بو به یه‌که‌وه لکاندنی کاغز و هه‌ندی شتی تر.
 - (17) (شلوفه) باو باران و به‌رفیه‌که که به یه‌که‌وه بباریت.
 - (18) (قاوقاو) بانگه‌بانگ
 - (19) (قایمه‌کردن) قایمه‌کاری
 - (20) (کشت سازی) اصلاحی زراعی است.
 - (21) (لوبیا (ماشى سپی)
 - (22) (مارماسی) جوړه ماریکی ئاویی به‌سه‌زمانه له ماسی نه‌چیت.
 - (23) (ماسکه) که‌سپیه‌که که روخساری خوی بگوریت.
 - (24) (مه‌وج) پینه‌هفیه‌که وه‌ک جاجم به‌لام ئه‌م له ده‌زوو دروست ئه‌کریت.
 - (25) (مه‌یدان نانه‌وه) ئاماده‌کردنی مه‌یدانیه‌که بو یاریی تیاکردن.
- از بین این کلمات تعدادی فارسی است و تماته قطعا انگلیسی است که نه تنها در مناطق کردنشین بلکه در برخی جاهای ایران نیز به همین شکل به کار می‌رود.
- همان طور که پیشتر آمد این فرهنگ برای رفع نیاز مخاطبان است و به نظر می‌رسد مخاطبان نوآموز موردنظر او باشند زیرا اطلاعاتی که در فرهنگ آمده است بسیار ابتدایی و اولیه است.

زبان فارسی

زبان فارسی که یکی از بزرگترین زبان‌های ایرانی است که امروز بدان تکلم و کتابت می‌شود، مانند هر زبان دیگری، آمیخته‌ای از زبان‌های مختلف است. با برخی از زبان‌ها خویشاوند و هم‌ریشه است و با برخی دیگر از طریق هم‌جواری، در آمیختگی ارتباط یافته است. در زبان فارسی لغات کهن و باستانی، پارتی، پهلوی، هندی، عربی، ترکی، مغولی و اروپایی یافت می‌شود. زبان فارسی به لحاظ تأثیر در زبان‌های عربی، ترکی، اردو، کردی و زبان‌های اروپایی شایان توجه است.

زبان فارسی در میان زبان‌های متعدد ایرانی، یگانه زبانی است که در قاره آسیا به مقام و نفوذی دست یافته است که سایر زبان‌ها بدان نرسیده‌اند و در حوزه تمدن اسلامی تا مدت‌ها زبان دوم جهان اسلام به شمار می‌رفت. این زبان در ایران، افغانستان و تاجیکستان زبان رسمی است و در کشورهای پاکستان، هندوستان، عراق و کشورهای حوزه قفقاز نیز بدان تکلم می‌شود.

فرهنگ معین

فرهنگ معین یک فرهنگ تک‌زبانه است. فرهنگی که هم مدخل‌ها و هم معادل‌های آن‌ها به زبان فارسی است. به عبارتی دیگر، یک فرهنگ تألیفی است نه ترجمه‌ای.

روش فرهنگ معین

روش این فرهنگ آمیخته‌ای است از روش چند فرهنگ از جمله المنجد (عربی — عربی)، استینگاس (فارسی — انگلیسی)، میلر (فارسی — روسی)، ویستر (انگلیسی — انگلیسی)، بروکهاوس (آلمانی — آلمانی)، لاروس (فرانسوی — فرانسوی) که با فرهنگ فارسی مطابقت داده شده است. بنا به گفته دکتر معین عنایت و توجه به لاروس کوچک بیشتر بوده است زیرا مورد استقبال ایرانیان قرار گرفته است (معین، 1364: 4 و 8).

این فرهنگ بر اساس 300/000 فیش، طی 20 سال به همراهی و همکاری گروهی از دوستان، همکاران و دانشجویان تنظیم شده است و شامل یک مقدمه و سه بخش (لغات، ترکیبات خارجی و اعلام) است. اسامی همکاران با ذکر مشخصات در مقدمه آمده است اما نام دانشجویان به دلیل کثرت ذکر نشده است. تعداد واژه‌ها بیش از ترکیبات خارجی و اعلام است و نیز تعداد ترکیبات خارجی از اعلام بیشتر است. معادل‌ها بیش از آن‌که ابداعی باشد گزینشی است و از میان مجموعه معادل‌هایی که در زبان فارسی رایج است و در سایر فرهنگ‌ها ثبت شده است انتخاب شده‌اند.

بخش اول - لغات

بخش لغات شامل تعداد قابل توجهی از لغات و اصطلاحات فارسی، عربی، ترکی، مغولی، هندی و لغات کاربردی زبان‌های اروپایی کاربردی در زبان فارسی است. در نتیجه، نه تنها لغات فصیح به کار رفته در متون نظم و نثر در این فرهنگ مورد توجه قرار گرفته است بلکه لغات غیر فصیح، متداول و عامیانه نیز در این فرهنگ یافت می‌شود.

در حجم نمونه‌ای که به طور رندوم در این مقاله مورد استناد قرار گرفته این لغات تحلیل می‌شود:

فارسی - آسگون، اسوار، پاکمهر، دلاویز، گوشه‌پسله، نالیدن، نیکی‌نمای.

«آسگون: [as- gun]، (صفت مر) مانند آسیا، چون آس، رحو».

اسوار: [as- var] ر. ک. [سوار - اسوار]، (ص).

(1) اسوار؛ مقابل پیاده

(2) عنوانی که ایرانیان باستانی به مردان دلیر آزاده می‌داده‌اند ج. اسواران.

پاکمهر: [p- mehr] (ص. مر)

آن‌که دوستی او آمیخته به غرض نباشد، صفی، صفی.

دلاویز [d. aviz] [= دل آویز - دل آویزنده]، (ص. فا)

(1) مطلوب، مرغوب، دلخواه.

(2) خوشبو، معطر

کرس [kors] [= کرسه + کورس] (۱)

(۱) پیچ و خم، چین و شکن (موی، جامه و غیره)

سر بتاب از حسد و کینه پرمکر و فریب/ برکش از گردنت این جامه پرگرس و فریب (ناصر خسرو؛ آندراج)

صح. شعر مزبور در آندراج چنان است که در بالا آمده ولی در دیوان ناصر خسرو ص. 42 چنین است:

سر بتاب از حسد و گفته پرمکر و دروغ/ چوب بر پرمغر فخر بر جامه پرکرس و اریب

(۲) موی مجعد

(۳) موی پیچه، موی باف

گوشه پسله [g- pasala (e)]

(۱) (مر) (عم) جای دور افتاده

(۲) (ق) (عم) در نهان، پنهانی (لغ.)

نالیدن [Nal -idan]، مانوی، پهلوی [مص ل]

(نالیدن، نالد، خواهد نالید، بنال، نالنده، نالان، نالید، نالش، ناله)

ناله کردن، فریاد و فغان کردن،

نبیند خویشان و پیوستگان/ نبیند نالیدن خستگان (شاه. لغت.)

(۲) شکایت کردن، گله کردن، «از کوتاهی عمر می‌نالی»؟ (لباب‌الاباب. نف. 2)

(۳) دعا کردن با زاری، تضرع کردن،

چندان دعا کن در نهان، چندان بنال اندر شبان/ کز گنبد هفت آسمان در گوش تو آید صدا

(۴) نغمه محزون سردادن، آواز حزن‌انگیز خواندن

طرفه مرغان بر درخت دین همی نالند زار/ اندر آن گلزار جاننت را نوازی زار کو؟ (سنایی. مصف. 303)

(۵) بانگ برداشتی، خروشدن «و اگر هیچ چیزی آلوده بر آن رنگ افکند بنالد چنان‌که رعد بنالد» (تاریخ سیستان، لغ)

(۶) تظلم کردن، دادخواهی کردن، «و هر کس که پیش خواجه بزرگ رفت و بنالید، جواب آن بود که کار سلطان و عارض است و مرا در این باب سخنی نیست» (بیهقی، لغت).

(۷) رنجیدن

(۸) مریض شدن، بیمار شدن «مسکین این فال بزد و راست آمد و دیگر روز بنالید و شب گذشته شد. آنجا دفن کردند» (بیهقی، لغت).

نیک‌نما (ی) [N. noma/ Y] نیک‌نماینده (صفت فاعلی)

(۱) نیک‌کننده، خوبی‌کننده

(۲) محسن، نیکوکار

نیکی نمای بد نتواند نمودن (قابوس نامه)

عربی - تقسیم.

تقسیم: [taysim] ، [ع]

(1) (م. مر)، بخش کردن، قسمت کردن، بخشیدن.

(2) (حساب) بخش کردن عددی بر عددی دیگر.

(3) (ا) بخش، قسمت، بهره

(4) (حساب) بخش، یکی از چهار عمل اصلی و آن عملی است که توسط وی عددی بر عدد دیگر بخش کنند تا معلوم شود که عدد اول چند برابر عدد دوم است. مثلاً اگر 10 را بر 5 تقسیم کنیم، نتیجه 2 است. پس 10 دو برابر 5 است. 10 را مقسوم (بخشی)، 5 را مقسوم علیه (غشیاب) و 2 را خارج قسمت (بهره) گویند. اگر پس از تقسیم چیزی اضافه ماند، آن را باقی مانده (مانده) گویند. مثلاً باقیمانده تقسیم 11 بر 5، 1 است. ج. تقسیمات.

عربی - فارسی - حسد بردن، طلایه دار، قدمگاه، مباح کردن.

حسد بردن: [hasad- bordan] [ع - فعل]، (مص ل) زوال نعمت کسی را خواستن، رشک بردن.

طلایه دار: [t. dar] (ع. ف) طلایه دارنده، ر. ک. طلایه (ص. فا)

(1) امیر طلایه، رئیس جلوداران، فرمانده، مقدمه سپاه.

(2) هر یک از افراد طلایه

قدمگاه [y- gah] (ع - فا)، (ا مر)

(1) جای قدم نهادن، جای گام

(2) طهارت خانه، مبال، بیت الحکماء

(3) جایی که پای پیامبری یا امامی یا ولی ای بدانجا رسیده باشد، محلی که اثر پایی در سنگ و جز آن پدیدار است و گمان برند که جای پای پیامبری یا امامی است.

قدمگاه آدم (کن) سرانندیب (زیرا که گویند حضرت آدم نخستین بار در روی زمین بدانجا قدم نهاد).

مباح کردن: [Mobah -kardan] [ع. فا. (مص م.)]

(1) حلال کردن: «به آنچه الله تعالی ویرا مباح کرده بود از زنان ...» (کشف الاسرار، 2: 142).

(2) جایز داشتن.

معرب - سندروس.

سندروس [sandaros] [معرب یونانی saraxe]، (ا).

(1) (گیاه) سرو کوهی

(2) (گیاه) صمغی که از گونه‌ای سرو کوهی استخراج می‌شود و در طب قدیم مورد استعمال بوده است. ضمناً از آن در ساختن دانه تسبیح یا گردن‌بند استفاده می‌کرده‌اند. از مخلوط سندروس و روغن بزرک روغنی به نام روغن کمان حاصل می‌کرده‌اند که از آن جهت چرب کردن کمان استفاده می‌شده است. حجرالسندروس.

(3) (گیاه) تبریزی

(4) (گیاه) نارون

کهن - گرس.

اروپایی - لیبرالیسم.

لیبرالیسم [LIBERALISM] (فر.) LIBERALISME

(1) نظریه طرفداران آزادی که در تعامل سوسیالیسم و رهبری قرار دارد.

(2) (اختصاصاً) فرضیه‌ای که طبق آن دولت نباید در روابط اقتصادی افراد و اشخاص، طبقات جامعه یا ملت دخالت کند.

کلمات هم‌نویسه از زبان‌های مختلف

وزان [Vaz-an] [وزیدن] (ص. فا) وزنده

وزان [vazzan]، [ع.] وزن کننده، سنجنده، وزان سخن: سخن‌سنج.

نا کند تقطیع این وزن وزان سخن/ فاعلاتن فاعلاتن، فاعلاتن فاعلات (انوری)

وزان [vezan]، [ع.] (امص) همبستگی. «و نگذارد که نااهل بدگوهر خویشتن را در وزان احرار آرد» (کلیه)

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این فرهنگ آن است در معادل‌گزینی‌ها و معادل‌سازی‌ها به لحاظ زمانی تفکیکی قائل نشده است. به عبارت دیگر نگاه در زمانی و هم‌زمانی ندارد. همان‌طور که می‌دانید واژه‌ها نیز به عنوان یک پدیده انسانی حیات و ممات دارند. در دوره‌ای یک معنی خاص دارند و در دوره‌ای دیگر به دلیل تحولات زبان و نیز اجتماعی، فرهنگی یا هر عامل انسانی دیگری آن معنی را از دست می‌دهند. اما در این فرهنگ به دلیل نگاه سنتی به زبان بدون نظر به تحولات معنایی واژه‌ها عمل شده است. به عنوان مثال در معنی دلاویز در بخش دوم معادل «خوشبو و معطر» آمده است که طبعاً معنی کنونی آن نیست و جنبه تاریخی دارد. این معنی برگرفته از شعر مشهور سعدی در گلستان است:

گلی خوشبوی در حمام روزی/ رسید از دست محبوبی به دستم

بدو گفتم که مشک‌ی یا عبیری/ که از بوی دلاویز تو مستم

بگفتا من گلی ناچیز بودم/ ولیکن مدتی با گل نشستم.

در تمامی موارد نقش دستوری کلمات ذکر و به بسیط یا مرکب بودن کلمات اشاره شده است. کلماتی که با فعل ساخته شده‌اند مانند: دلاویز و نیکی‌نما(ی)، کاربردشان به لحاظ صرفی مشخص شده است.

تعدادی از کلمات تحت عنوان ترکیبات فعلی ساخته شده‌اند که متأسفانه در حجم نمونه آماری این پژوهش نیامده است. از قبیل: آب از آب تکان نخوردن، آب از سرچشمه گل‌آلود بودن. اغلاط مشهور، کلمات مصحف یا محرف مانند دیباجه که مصحف دیباجه است در این فرهنگ توضیح داده شده است.

تلفظ دقیق هر کلمه با الفبای لاتینی معمول خاورشناسان (زبان‌شناسان آلمانی) ضبط شده است. اصل و ریشه هر کلمه همراه با منشأ زبانی آن در [] آمده‌اسن. ریشه کلمات فارسی اگر در زبان‌های باستان، اوستایی، پهلوی، و ... در دست بوده، ذکر شده است وگرنه از لهجه‌های محلی استفاده شده است.

معانی و مفاهیم

معانی مختلف هر کلمه با عدد مشخص شده است. تقدم و تأخر معانی متعدد یک لغت به ترتیب الاهم فالاهم و معانی حقیقی و مجازی، با در نظر گرفتن نقش دستوری صورت گرفته است. در تعریف لغات علاوه بر فرهنگ‌های فارسی، از فرهنگ‌های اروپایی نیز استفاده شده است. نوع لغت به لحاظ ادبی، علمی، هنری، و ... مشخص شده است. در مواردی شاهد مثال برای کاربرد کلمه از متون کهن آمده است.

ترکیبات خارجی

ترکیبات خارجی به سبک لاروس بین لغات و اعلام جا داده شده است. این ترکیبات از زبان‌های عربی، ترکی و اروپایی است که در متون نظم، نثر و زبان محاوره کاربرد دارد. این ترکیبات ممکن است کلمات مرکب باشند یا جمله. مؤلف علت جداسازی این نوع ترکیبات را «حفظ مشخصات اصلی زبان و نیافتن حق مدنیت و تابعیت در زبان فارسی» (همان، شصت و پنج) اعلام کرده است.

این نوع ترکیبات، صورت تحریری زبان اصلی را حفظ کرده‌اند اما به لحاظ تلفظ تابع زبان فارسی هستند. نه به نقش دستوری آن‌ها اشاره‌ای شده، نه شاهد مثالی ذکر شده است. در حجم نمونه یک مورد ذکر شده است:

بکرة و عشا.

اعلام

اعلام شامل اعلام تاریخی، جغرافیایی، ادبی، اشخاص تاریخی (پادشاهان، امیران، وزیران، خاندان‌های معروف، سلسله‌های سلاطین، وقایع تاریخی، جنگ‌ها، معاهدات) آثار ادبی، آثار هنری و موزه‌ها است. درجه اهمیت اعلام بر اساس ایرانی بودن، اسلامی بودن و مربوط بودن به سایر ممالک است. از شخصیت‌های زنده نامی به میان نیامده است. شاهد برای اعلام ذکر نشده است. سال‌ها به مناسبت، شمسی، قمری و میلادی ذکر شده است. اعلامی که که در این پژوهش به طور رندوم برگزیده شدند عبارتند از: طاش کبری زاده، فیثاغوریان، گینون، منام و هاروت و ماروت.

طاش کبری‌زاده [tas – kobra zada]

احمد بن مصطفی بن خلیل دانشمند ترک (968-901 ه.ق.) چون به سن رشد رسید با مادر خود به آنقره رهسپار شد و در آن‌جا به قرائت قرآن مشغول گردید. سپس با مادر و پدر خود به شهر پروسه بازگشت و نزد پدر قسمتی از لغت عرب را تحصیل کرد و آن‌گاه نزد علاءالدین یتیم صرف و نحو عربی را آموخت و مدتی هم نزد عم خویش قوام‌الدین قاسم به تحصیل علوم عربیت و منطق پرداخت و سپس مجدد نزد پدر و بعد نزد دایی خود مشغول تحصیل حکمت و کلام شد و از آن پس به به شاگردی گروهی از دانشمندان عصر مفتخر آمد. در سال 931 در مدرسه دیمتوقه و سپس در سال 933 به مدرسی مدرسه مولی حاج حسن در شهر استانبول منصوب گردید. در سال 936 به سمت استادی مدرسه اسحاقیه اسکوب تعیین شد و بدانجا منتقل گردید. بار دیگر به استانبول رفت و در 942 در مدرسه قلندرخان به سمت استادی اشتغال ورزید. در 944 ویرا به مدرسه مصطفی پاشای وزیر انتقال دادند و در سال 945 به یکی از دو مدرسه مجاور ادرنه منتقل شد. در 946 در یکی از مدارس هشتگانه به تدریس پرداخت. در 951 به مدرسه سلطان بایزید انتقال یافت و بار دوم به مدرسی یکی از مدارس هشتگانه منصوب شد. از آثار اوست: شرح تجرید سید شریف جرجانی، شرح قسم سوم از مفتاح‌العلوم سکاک، شرح فوائدالغیثیه، مختصری در علم نحو بر منوال مختصر بیضاوی. شقائق النعمانیة من علماء دولة العثمانیه مفتاح السعاده در موضوعات علوم، نوادر الاخبار فی مناقب‌الخیار که معجمی است در تراجم احوال، الشفاء فی دواء الوباء.

به نظر من اطلاعات منسجم نیست.

فیثاغوریان [fisayur iy an] ج. فیثاغوری منسوب به فیثاغورس. پیروان فیثاغورس و طرفداران مکتب فلسفی وی. این گروه در باب هیأت عالم رأیی اخصوص دارند. به کرویت زمین پی برده‌اند، ولی به یک کانون آتش ناپیدا، قایلند که مرکز و محور عالم و مظهر الوهیت است و زمین و خورشید و ماه و سیارات (عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل) و ثوابت

گرد آن می‌چرخند و چون ده را عدد جامعه کامل می‌دانستند معتقد به وجود یک کره زمین نامرئی نیز بودند تا عدد کرات ده باشد و موجبات دیگر نیز برای این عقیده داشتند و چنین فرض می‌کردند که فاصله‌های کرات از یکدیگر به نسبت فاصله‌های اعدادی است که نغمات آواها را می‌سازد و درک نمی‌نماید و همچنان که اجسام هر یک عددی هستند ارواح نیز اعدادند و جزیی از روح جهان و اخگری از آتش علوی و برقی از فکر الهی می‌باشند، جاوید و نمردنی هستند، جز این که در سیر خود بر حسب چگونگی و زندگانی تن از درجه خویش پست‌تر یا بالاتر شوند یا به جای خود می‌مانند

گینون [ginyon] حیوانی پیترو ویلون‌زن و اهن‌گساز ایتالیایی (1774-1709) وی مونات‌ها و کنسرواتورهای بسیار ساخته است.

منام [menam] مهم‌ترین رود کشور تایلند که از شهر بانکوک، پایتخت تایلند، می‌گذرد و وارد خلیج سیام می‌شود. طول این رود 1200 کیلومتر است.

هاروت و ماروت [harut va marut] نام دو تن از فرشتگان افسانه‌ای که به زمین آمدند و مرتکب گناه شدند و در چاه بابل زندانی شدند. داستان هاروت و ماروت از قصص بسیار کهن است. دو کلمه نامبرده در السنه سامی نام دو فرشته محسوب می‌شده است و در ادبیات اوستایی به شکل دو واژه هنوروتات (کمال و رسایی) و امرتات (جاودانی) آمده و در ادبیات نامبرده این دو در ردیف هفت امشاسپندان محسوب شده‌اند، در ادبیات اسلامی (پارسی و تازی) به واسطه ذکر که در قرآن مجید از دو فرشته نامبرده شده نام آن دو بسیار مشهور و حتی ضرب‌المثل شده است. شرح حال این دو فرشته چنین است که این‌ها به زمین بابل نازل شدند و به علت گناهی که مرتکب شدند در چاه بابل آویخته شدند. هاروت و ماروت به خاطر آن که برای آموختن سحر به مردم جهت آشکار کردن مفاسد آنان به زمین آمدند و برای آزمایش و تنبیه دیگر فرشتگان معذب شدند مشهورند و به سبب این روایت نام هاروت و ماروت در سحرآموزی و حیل‌گری و عصیان و غرور، در ادبیات پارسی و تازی مثل گردید، فردوسی گوید:

گهی می‌گسارید و گه جنگ ساخت/ تو گفتی که هاروت نیرنگ ساخت.

نتیجه

همان‌طور که ملاحظه شد تعداد مساوی واژگان دو فرهنگ به گونه است که اطلاعات داده شده آن‌ها نزدیک به هم نیست. فرهنگ خال مختصر است، حتی در مواردی صرفاً به یک معادل اکتفا شده است و اطلاعات داده شده در فرهنگ معین مفصل و نسبتاً مبسوط. گرچه، در عنوان در مجموعه فرهنگ‌های متوسط زبان فارسی می‌گنجد. به عبارتی می‌توان گفت: فرهنگ خال صرفاً ارتباط محور است اما فرهنگ معین علاوه بر برقرار ارتباط با مخاطب در حوزه‌ای که لغت مطرح شده به میزان قابل توجهی دانش نیز در اختیار او می‌گذارد.

خال مخاطب عام را در نظر دارد اما معین بر اساس توضیحاتی که داده و نوع واژه‌ها و ترکیباتی که برگزیده و شواهد شعری‌ای که آورده و نیز برخی از لغات کهن، به نظر می‌آید که مخاطب دانشگاهی را در نظر داشته است.

شگرد خال برای انتخاب معادل این است یا از معادل‌های موجود فارسی برگزیده یا از دیگر گویش‌های زبان کردی اما معین عمدتاً از فرهنگ‌های دیگر استفاده کرده است و ارجاع نیز داده است و در مواردی معادل‌سازی کرده است.

(باید گفت دیگر دیالکت های زبا کردی، یا گویش، به جای دیگر زبانهای کردی)

منابع

اسکندری، علی‌اصغر (1397)، «اضافه‌کردن چند مدخل و شاهد به فرهنگ جامع زبان فارسی جلد 1 و 2»، نشریه آینه پژوهش، ش. 173، صص. 128-121.

- اکبری‌زاده، فاطمه و آزاده زمانی‌فروش (1402)، «بررسی اصول فرهنگ‌نویسی و فرایندهای واژه‌گزینی (مطالعه موردی کتاب فرهنگ اصطلاحات ادبی عربی - فارسی)»، نشریه پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، ش. 52، صص. 88-115.
- بهرامی، عسکر (1392)، «برخی جنبه‌های واژگانی اشعار فوقی یزدی، نشریه دانش (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)، ش. 112 و 113، صص. 103-116.
- چناری، عبدالامیر (1387)، «اختلاف تلفظ در زبان فارسی (به ویژه در نخستین هجای واژه‌ها)»، پژوهشنامه علوم انسانی، ش. 58، صص. 29-52.
- شریفی، ساغر و فریبا قطره (1398)، درآمدی بر فرهنگ‌نویسی، تهران: کتاب بهار.
- گیتی‌فروز، علی‌محمد (1392)، «برخی لغات نویافته در دیوان بدر چاچی»، نشریه ادب و زبان، سال 16، ش. 33، صص. 189-213.